حق موجود و مشہود

ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ

ارباب شریعت و طریقت را مژدۂ ہدایت و اصحاب معرفت و حقیقت را نوید سعادت باد کہ درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب لب الالباب احادیث و قرآن گلشن ازہار ذوق و وجدان مخزن اسرار توحیدی مسمی بہ مقابیس المجالس المعروف بہ

اشارات فریدی

از ملفوظات قطب مدار غوث روزگار سلطان العارفین خلیفۃ اللہ فی السموات والارضین مرکز فلک الولایۃ والعرفان المتصرف فی الاکوان روح المعرفت قلب الحقیقۃ نور محض وجود بحت ذات مقدس حضور اقدس قبلہ اہل توحید حضرت خواجہ غلام فرید رضی اللہ تعالی عنہ کہ جمع کردہ بندہ رکن الدین پر پار سونکی ثبتہ اللہ تعالی علی الصدق و الیقین است بفرمان ہدایت بنیان سند الکاملین حجۃ الواصلین قطب الموحدین شیخ الاسلام محبوب الٰہی مورد انوار نامتناہی حضرت خواجہ محمد بخش سجادہ نشین دام فیضہ و متع اللہ الناس بطول بقائہ بحسن توجہ افتخار الملک فخر الامرار صاحبزادہ محمد عبد العلیم خان صاحب بہادر امیر ٹونک سلمہ ربہ

در مطبع مفید عام آگرہ باہتمام محمد قادر علیخان صوفی طبع شد

سنہ ۱۳۲۰ھ

و محبت بر جبینه بر علمائے و صلحائے تمام روئے زمین گرفته است و میگوید که ببینید
که این چنین شیخ اکبر و اعظم که مقتدای تمام جهان است بر صحت حال من اقرار دارد و مرا
از عباد الله الصالحین داند پس حضور را باید که با دسه و کار ندارند و بعلمائے جهان حمایت
فرمایند بدین طریق که برین فتاوای که ما بر رد و انکار او نوشته ایم حضور بر کفر او فتوی
خود نویسند گر حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه برین فتوا اند کو اصلاً دستخط خود نه کردند بعد ازان
حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه فرمودند که عبد الجبار و عبد الحق که آنها را مردم وهابی میگویند
نزد من خطوط فرستاده بودند که شما مرزا صاحب قادیانی را چرا من عباد الله الصالحین
نوشته اید من در جواب اوشان نوشته بودم که من چنانچه مرزا صاحب را من عباد الله الصالحین میدانم شما را نیز
من عباد الله الصالحین می انگارم اگر چه شما را مردم وهابی میخوانند بعد ازان نماز عصر را بجماعت
گذاردند مولوی غلام دستگیر برخاست و بر وثاق خود برفت آنگاه حضور خواجه ابقاه الله
تعالی ببقائه فرمودند که مولوی غلام دستگیر و دیگر مولویان و علما نیز بر حق هستند چه ایشان هم
جهت دین و شریعت جوشش میکنند و کوشش بسیار میزنند و همین علمائے بودند که
همچون شیخ منصور را رضی الله تعالی عنه را بر دار کشیدند آنگاه فرمودند که مرزا غلام احمد
قادیانی هم بر حق است و در معامله خود راست و صادق است و هشت پاس در عبادت
حق سبحانه غرق است و جهت ترقی اسلام و اعلاے امر دین متقاضی بجان است
هیچ امر در وے مذموم و قبیح نمی بینم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آنهم
ازان امریست که جائز است از مقبوس شصت و هفتم تا این جا هر چه مرقوم گردیده است
استحضار آن زمان است که حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه
بتقریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور که مرید

دور انیست کہ عقیدۂ تثلیث وصلیب را کہ سراسر کفر است بگذارند - و بتوحید
خداوند تعالی بگروند وعلماء وقت را بہ بینید کہ دیگر گروہ مذاہب باطلہ را گذاشتہ
صرف درپے این چنین نیک مرد کہ از اہل سنت وجماعت است وبر صراط مستقیم
است وراہ ہدایت می نماید افتادہ اند وبروے حکم تکفیر می سازند کلام عربی او بہ بینید کہ
از طاقت بشریہ خارج است وتمام کلام او مملو از معارف وحقائق وہدایت است
واز عقیدۂ اہل سنت وجماعت وضروریات دین ہرگز منکر نیست بعد ازان
فرمودند کہ مرزا صاحب بر مہدویت خود بسیار علامات بیان کردہ مگر ازانمیان
دو علامات کہ بر کتاب خود درج ساختہ بیان نمودہ است برترو بدرجہ غایت بر
دعوی مہدویت او گواہ اند - یکے اینکہ او گفتہ کہ در حدیث شریف آمدہ است کہ قال
النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج المہدی من قریۃ یقال لہا کدعۃ ویصدق
اللہ تعالی یجمع اصحابہ من اقصی البلاد علی عدۃ اہل بدر بثلاث مائۃ
وثلاثۃ عشر رجلا ومعہ صحیفۃ مختومۃ (ای مطبوعۃ) فیہا عدد اصحابہ
باسمائہم وبلادہم وخلالہم یعنی فرمودند نبی صلی اللہ علیہ وسلم برون آید مہدی
از دہی کہ گفتہ شد اورا کدعہ کہ کدعہ دراصل معرب کادیان است . دوم این است
کہ او میگوید کہ در دارقطنی این حدیث از امام محمد باقر رضی اللہ عنہ روایت کردہ است
کہ ان لمہدینا آیتین لم تکونا منذ خلق السموات والارض ینکسف
القمر لاول لیلۃ من رمضان تنکسف الشمس فی النصف منہ ہرگاہ خسوف
قمر وکسوف شمس بتاریخ ششم ماہ اپریل ۱۸۹۴ء ہژدہ صد ونود وچہار واقع
شد پس مرزا صاحب برائے اتمام حجت خود در اطراف واکناف عالم اشتہار این معنی

ابقاه الله تعالی ببقائه به نهایت متوجه و خورسند گردیده همه را حرف بحرف و لفظ بلفظ سماع
فرمودند و در بعض بعض جا اصلاح نیز نمودند چنانچه در بعضے مقامات که بیاض افگنده بودم آنجا را
بعبارت معمور نمودند الحمد لله علی ذالک **مقیوس پنجاه و ششم** - بعد از نماز ظهر روز سه شنبه
بتاریخ بیست و هفتم از ماه رمضان شریف المبارک سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس
دولت پابوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتے و سعادتے بهتر ازین نیست میسر
گردید اندرین اثناء حافظ گمون سکنه حدود گهری اختیار خان به نسبت مرزا غلام احمد صاحب
قادیانی سقط و ناسزا گفتن آغاز کرد همیکه چهره انور حضور خواجه ابقاه الله تعالی ببقائه
متغیر گردید و بران حافظ بانگ زدند و زجر نمودند وے عرض کرد که قبله چون حالات و صفات
حضرت عیسی بن مریم علیه سلام و اوصاف مهدی موعود در مرزا صاحب یافته نمیشوند چگونه
اعتبار کنیم که او است عیسی و مهدی حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که اوصاف مهدی
پوشیده و پنهان هستند آنچنان نیستند که در دلهاے مردم نشسته است چه عجب که همین
مرزا صاحب غلام احمد قادیانی مهدی باشد چه در حدیث شریف آمده که دوازده دجال اند
پس چندان مهدی اند و در حدیثی وارد شده است که عیسے و مهدی یکے است بعد ازان
فرمودند که شرط نیست که همه علامات مهدی موافق خیال و فهم مردم که در دلهاے خود
پنداشته اند ظاهر شوند بلکه حافظا امر دیگرے است اگر چنین بودی که مردم خیال میکنند
پس او را همه خلق مهدی برحق دانسته با و ایمان آوردن چنانکه پیغمبران که امت هر نبی چند
گروه شدے بر بعضے کسان که حال آن پیغمبر مکشوف شدے پس آنها ایمان
مے آوردند و بر بعضے کسان حال آن پیغمبر مشتبه مے شد و بر بعضے کسان
هرگز حال آن پیغمبر مکشوف نمے گشت ازین سبب همین گروه انکار

انکار آوردو کافر شد اگر بر تمام امت هر پیغمبر حال آن پیغمبر مکشوف شدے همه مسلمانان بودندے
چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کہ اوصاف وعلامات آنحضرت صلعم در کتب سماویه مکتوب ومرقوم
بودند وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شدند ومبعوث گردیدند بعض علامات را مطابق
پندار وفهم ووهم خود نیافتند پس بران کسان کہ امر آنحضرت مکشوف شد ایشان ایمان آوردند وبر آن
گروه که مکشوف نشد انکار کردند هم چنین است حال مهدی پس اگر مرزا صاحب مهدی باشد
کدام امر مانع است بعد ازان کتاب نفحات الانس طلب فرمودند این بنده راقم الحروف برفت
و کتاب را برداشته پیش حضور بنهاد در ان کتاب مقامی دیدند انگاه این قلمه بیان فرمودند که
حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر رضی الله تعالی عنه می فرمایند که من کودک بودم روزے بقصد نماز
جمعه همراه پدر بزرگوار خود برفتم در اثنای راه شیخ ابو القاسم بشره یاسین رضی الله تعالی عنه
رسید نماز پدرم پرسیدند که اے ابو الخیر این کودک از آن کیست پدرم گفت از آن من است
شیخ ابو القاسم بروے من نظر کرده چشم پرآب نمودند و فرمودند که یا ابا الخیر من نمی توانستم که ازین
جهان بروم زیرا آنکه جاے خالی می دیدم و درویشان ضائع میشوند اکنون که پسر زاد دیدم ایمن
گشتم که ولایت ها این کودک را نصیب خواهد بود هر گاه از نماز جمعه فارغ شدیم در صومعه شیخ
ابو القاسم رضی الله تعالی عنه رفتیم وپیش حضرت ایشان بنشستیم در ان صومعه طاقی بود بلند
پدرم را فرمودند که ابو سعید را بر دوش بردار تا قرصے که در ان طاق نهاده شده است فرود بگیرد
انگاه پدرم مرا برگرفت من دست دراز کرده قرص را ازان طاق بلند برداشتم قرصے
جوین بود گرما گرم که گرمی اش با دستم نیز محسوس می شد پس آن قرص را از من گرفته دو نیمه کردند
یکے نیز خود بخوردند دیگر نیمه مرا دادند و فرمودند که تو بخور پدرم را هیچ ندادند پدر من گفت اے
شیخ سبب چیست که ازان قرص تبرک نصیب من نکردی شیخ ابو القاسم فرمودند اے